

بازنمایی فضا و هویت شهری در شعر سپانلو بر اساس رویکرد نقد جغرافیایی

ژاله کهنمویی پور^۱

استاد زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

بهناز خواجوی

دکتری زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

چکیده

میشل کولو در کتاب خود دربارهٔ جغرافیای ادبی، پس از ارائهٔ تصویری کلی از گرایش‌های موجود در جغرافیای ادبی، به بررسی آثار برخی از نویسندگان و شاعران قرن نوزده و بیست فرانسه می‌پردازد. او در این بررسی آثار نویسندگان و شعری را مورد نقد قرار می‌دهد که با دیدگاه جغرافیای ادبی همساز و هماهنگ باشند. در بستر شعر فارسی نیز محمدعلی سپانلو از جمله معدود شاعرانی است که به مقولهٔ فضا و شهر به عنوان عنصری مهم در تصویرسازی شاعرانه توجه کرده و شهر زادگاه خود تهران را دست‌مایهٔ اصلی شعرهایش قرار داده است. سپانلو شاعری تهرانی است، او اشعار خاصی در مورد تهران سروده و در سایر اشعار هم با حس بالای شاعرانه‌ای از زادگاه خود یاد کرده است. می‌توان گفت سپانلو در اشعارش نگاهی اسطوره‌ای به تهران دارد و از این نگاه برای بیان دردها و ناملایمات اجتماعی استفاده می‌کند. در این مقاله در نظر داریم با تکیه بر اندیشه‌های میشل کولو در باب جغرافیای ادبی و با نگاهی به پاره‌ای از شعرهای سپانلو به عنوان شاعری مدرن و توانا، به بررسی چگونگی انعکاس حضور تهران در شعر او و چگونگی نگاه وی به این شهر بپردازیم.

کلیدواژه‌ها: محمدعلی سپانلو، تهران، جغرافیای ادبی، اسطوره.

مقدمه

حس می‌کنم که ریشه‌های کهنه‌ای در این شهر دارم. این شهر و من با هم متحول شده‌ایم. اگر شما عمر پنج پشت خود را یک عمر به حساب بیاورید، که آن هم با این شهر رشد کرده باشد، این تعالی جسمی و روحی طرفین را به شکل دوگانه‌ای می‌بینید. یک جغرافیا و یک تاریخ که درهم ادغام شده‌اند. جغرافیا، مکان و تاریخ، زمان است که در این پنج نسل متمرکز یا متبلور می‌شود. این تداوم و به موازات هم رشد کردن تعلق خاطر بیشتری ایجاد می‌کند. چون حس می‌کنی که با شهر ریشه‌های مشترکی داری، و با هم رشد کرده‌اید (سپانلو، فصلنامه گوه‌ران).

در ادبیات غرب و شرق بشمارند نویسندگانی که درباره شهر محل تولد خود یا پایتخت مملکتشان شعر و داستان نوشته‌اند، نویسندگانی چون ویکتور هوگو، بودلر، بالزاک، آپولینر درباره پاریس، اورهان پاموک درباره استامبول و در کشور ما و در عصر حاضر محمدحسین شهریار و محمدعلی سپانلو از جمله شعری هستند که در سروده‌هایشان به تهران پرداخته‌اند. در اکثر این توصیفات شهری، نویسنده و شاعر نگاهش روی شهر را با مردمان آن درهم می‌آمیزد و به اسطوره‌های نو و کهن می‌پردازد؛ اسطوره‌هایی که ریشه در تخیل جمعی خوانندگان دارند. این حضور جغرافیای شهری در شعر و ادبیات و حتی هنر، قرن‌هاست وجود دارد ولی رویکرد نقد جغرافیایی که در حقیقت شاخه‌ای منتج از نقد مضمونی است، در دهه‌های اخیر به بررسی این حضور و به تحلیل جغرافیای ادبیات و هنر پرداخته است.

برتران وستفال^۱ نظریه‌پرداز معروف نقد جغرافیایی در کتاب خود با عنوان *نقد جغرافیایی*، *واقعیت، تخیل، مکان*^۲ با تکیه بر داده‌های مکانی به تحلیل و تفسیر سهم جغرافیا در آثار ادبی پرداخته و بازنمودهای آن در آثار ادبی را مورد توجه قرار داده است. در نگاه او جغرافیای ادبیات جایی است که ادبیات و جغرافیا با هم پیوند می‌خورند و رویکرد نقد جغرافیایی به عنوان رویکردی نوین در حوضه ادبیات نگرش تازه‌ای به فضا و شهر در متن ادبی ارائه می‌کند. همان‌طور که می‌دانیم ادبیات پدیده‌ای چندوجهی است و عوامل گوناگونی در شکل‌گیری

1. Bertrand Westphal

2. *La géocritique, reel, fiction, espace*

یک اثر ادبی نقش دارند. هر یک از این عوامل می‌توانند زمینه‌های خوانش تازه‌ای از آثار ادبی را فراهم آورند. از این رو فهم و نقد همه جانبه متن ادبی مستلزم نگاه میان‌رشته‌ای و بهره‌گیری از رشته‌های متعدد و متنوعی است، چراکه هر نقدی بر یکی از اصول و عناصر آثار ادبی استوار است و منتقد با توسل به رویکردهای متفاوت می‌تواند به بررسی بخش‌های گوناگون اثر ادبی بپردازد. آثار ادبی و هنری عناصر گوناگون متنی و فرامتنی دارند که هر کدام از این عناصر نقشی اساسی در آفرینش این آثار ایفا می‌کنند. در هر دوره‌ای با توجه به شرایط یکی از این عناصر نقش مرکزی پیدا کرده و نگرش تازه‌ای نسبت به متن ارائه می‌کند. یکی از دانش‌هایی که در دوره جدید پیوند آن با ادبیات ضروری می‌نماید جغرافیاست. از نگاه وستفال نقد جغرافیایی بر این باور است که کانون اصلی شکل‌گیری هر اثر ادبی و هنری جغرافیا و محیط‌زیست است چراکه خالق اثر تحت تأثیر فضایی است که در آن زندگی می‌کند و بی‌شک اثر ادبی‌اش حاصل تخیلات و واقعیت‌هایی است که او را در شکل دادن به اثرش یاری داده‌اند. با توسل به رویکرد نقد جغرافیایی می‌توان به زوایای دید یک نویسنده، شاعر یا هنرمند در برابر آنچه می‌بیند و توصیف می‌کند، پی برد.

از نگاه میشل کولو^۱ منتقد بزرگ ادبی فرانسه، در ادبیات مدرن دل‌مشغولی اصلی انسان فضا و مکان است و حضور چشمگیر آن در آثار ادبی بیانگر نیاز نویسنده به فضای بیرونی و دنیای خارج است و در واقع آثار ادبی بازتاب مکان زندگی نویسنده را حتی به صورت غیرمستقیم در خود دارند. به باور کولو رابطه‌ای جدایی‌ناپذیر میان تجربه و نوشتار وجود دارد و اصولاً تجربه مکان با خلاقیت نوشتاری در ارتباط است. در واقع نظریه میشل کولو امکان خوانشی جدید از اثر ادبی را فراهم می‌آورد. از دید او دل‌مشغولی انسان پست مدرن به مکان بسیار بیشتر است تا به زمان؛ بنابراین کولو به مکان خلق اثر اهمیت بسیاری می‌دهد و فضا و جغرافیا را یکی از عناصر مهم و بسیار تأثیرگذار در آفرینش اثر ادبی می‌داند. بر مبنای نظریه کولو تجربه نوشتار با مقوله مکان پیوند اساسی دارد و برای درک معنای نوشتار باید رابطه آن با فضای پیرامون را مورد توجه قرار داد. برای نشان دادن پیوند میان مکان و نوشتار کولو در

1. Michel Collot (1952)

کتاب خود دربارهٔ جغرافیای ادبی^۱ به بررسی گونه‌های مختلف ادبی از جمله شعر، رمان، داستان کوتاه و... پرداخته و هر یک از این گونه‌ها را با رویکردی خاص مورد نقد قرار داده است.

کتاب دربارهٔ جغرافیای ادبی که در سال ۲۰۱۴ منتشر شد به نوعی ادامهٔ تفکر کولو در باب مفهوم افق و منظره است که او در سال ۲۰۰۵ در کتاب شعر مدرن و ساختار افق^۲ به آن پرداخته بود. در واقع می‌توان گفت کولو از مفهوم افق به منظره و از منظره به جغرافیای ادبی رسیده، مسئله‌ای که به گفتهٔ خود او حرکتی گسترشی^۳ است. جغرافیای ادبیات از طرفی به معنای حضور ادبیات در فضا و از طرف دیگر به معنای باز نمود فضا در آثار ادبی است. در سال‌های اخیر با پیشرفت علم جغرافیا بسیاری از جغرافیدانان به دنبال کشف افق‌های جدیدی برای بررسی محیط پیرامون بودند و به همین دلیل در این دوره شاهد انبوه بینارشته‌ای‌هایی هستیم که با جغرافیا ایجاد شده‌اند. پیوند میان جغرافیا و ادبیات در حوزهٔ علوم انسانی موجب شده جغرافی دانان بسیار بیش از گذشته به سوی ادیبان روی آورند و تعاملی گسترده بین دو حوزه ادبیات و جغرافیا به وجود آید. به عنوان مثال ژول سوپرویل^۴ نویسنده فرانسوی آغاز قرن بیستم در نوشته‌هایش اشاره زیادی به درخت و طبیعت و فضای جغرافیایی دارد و مارک بروسو^۵ در کتابش تحت عنوان *رمانهای جغرافیایی*^۶ دربارهٔ بسیاری از این نویسندگان سخن گفته است. جغرافیا دیگر محدود به بررسی تأثیر عوامل فیزیکی و زیست‌محیطی بر محیط پیرامون نیست، بلکه تأثیر عوامل انسانی و فرهنگی را نیز در نگاه به فضا در نظر می‌گیرد و از سویی دیگر مکان به یکی از اصلی‌ترین عوامل شکل‌گیری آثار هنری و ادبی تبدیل شده است؛ هیچ متنی نیست که تأثیری از جغرافیای محل زندگی و یا محلی که نویسنده اثر را در آنجا نوشته، نگرفته باشد. به این ترتیب ما شاهد شکل‌گیری گفتمانی طبیعی میان جغرافیایی هستیم

-
1. Pour une géographie littéraire
 2. La poésie moderne et la structure d'horizon
 3. Un mouvement d'élargissement
 4. Jules Supervielle
 5. Marc Brosseau
 6. Des romans-géographes

که به ادبیات توجه نشان می‌دهد و ادبیاتی که در سال‌های اخیر بسیار به بعد جغرافیایی پرداخته است.

در میان شاعران چند دهه اخیر در حوزه شعر فارسی، محمدعلی سپانلو (۱۳۹۴-۱۳۱۹) از شاعران مطرحی است که در شعر خود به مکان زیستش پرداخته و چگونگی توصیف‌هایش از این مکان، او را از دیگر شاعران ایرانی این دوره متمایز کرده است. توجه سپانلو به زادگاهش تهران، که از اصلی‌ترین عنصرهای شعر اوست، باعث شده تا از او به عنوان «شاعر تهران» نام ببرند. او در اشعار خود با دیدی مدرن مکان‌ها و اسطوره‌های شهر را به‌طور زنده به نقش کشیده است. او از تهران بزرگ سخن می‌گوید، تهرانی که شهر درخت‌های سر به فلک کشیده، شهر بزرگراه‌ها، شهر خیابان‌ها و محلات قدیمی، شهر بلوار میرداماد و خیابان ری است. این‌رو می‌توان گفت در شعر سپانلو عنصری که بیش از هر چیز توجه خواننده را جلب می‌کند، فضا است. در این مقاله سعی کرده‌ایم تصویر شهر تهران در شعر سپانلو را بررسی کرده و با تکیه بر اندیشه‌های میشل کولو در زمینه جغرافیای ادبی، چگونگی شکل‌گیری این تصویر را در ذهن شاعر دریابیم. هدف ثانوی بررسی جنبه اسطوره‌پردازی اشعار سپانلو و شاخص‌های نوستالژی در شعر اوست.

سپانلو، شاعر تهران

محمدعلی سپانلو زاده تهران بود و بیشتر شهرتش به خاطر اشعار است که در وصف تهران سروده است. او تحصیلات خود را در تهران گذراند، در همین شهر زندگی می‌کرد و در همین جا فوت کرد، شهری که سایه عمیقی به روی آثارش انداخته است و می‌توان گفت دنیای شعری سپانلو بازتابی از تجربه زیسته خود او در این شهر است. از سپانلو در کنار نصرت رحمانی، محمدحسین شهریار، نعمت یغمایی و معدود شاعران معاصر دیگر به عنوان شاعر شهری نام برده می‌شود و به عبارت دیگر می‌توان او را از نخستین پدیدآورندگان شعر شهری دانست. محمدعلی سپانلو شاعر، روزنامه‌نگار، منتقد ادبی و مترجم سرشناس ایرانی و از جمله نخستین اعضای کانون نویسندگان ایران بود و بیش از شصت جلد کتاب در زمینه‌های شعر و داستان و تحقیق، به صورت تألیف یا ترجمه، از او منتشر شده است. در بیست سال گذشته، او

بارها به عنوان یکی از نمایندگان ادبی ایران در بسیاری از گردهمایی‌های بین‌المللی در اروپا و آمریکا شرکت کرده و گفته می‌شود که سهم بزرگی در معرفی ادبیات ایران به جهانیان داشته. بسیاری از آثار او تا به حال به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسه، هلندی، عربی، و سوئدی ترجمه شده است. سپانلو همچنین از جمله معدود هنرمندان ایرانی است که در دنیای ادبیات غرب نیز شناخته شده، او در سال ۲۰۰۳ به خاطر ترجمه آثار نویسندگان و شاعرانی مانند کامو و آپولینر نشان شوالیه نخل (لژیون دونور) را از وزارت فرهنگ فرانسه دریافت کرد. همچنین ترجمه برگزیده‌ای از شعرهای وی به زبان فرانسه با عنوان *زمانه دلمی* که مجموعه‌ای از ۶۰ شعر اوست در سال ۲۰۰۵ جایزه ادبی ماکس ژاکوب (بزرگ‌ترین جایزه شعر فرانسه) را برای او به ارمغان آورد. در نامه وزیر فرهنگ فرانسه به سپانلو آمده که این نشان به پاس خدمت به فرهنگ و ادبیات جهان به او اهدا شده است.

سپانلو از آغاز دهه ۴۰ در میان شاعران نسل سوم شعر معاصر راه خود را باز کرد و با منظومه *پیاده‌روها* به شهرت رسید. او سراینده کتاب‌های شعری *همچون خانم زمان*، *منظومه خاک*، *خیابان‌ها*، *بیابان‌ها* و *پاییز در بزرگراه* است که بیشتر پیرامون مضامین اجتماعی و حماسی سروده شده‌اند. سپانلو در اکثر اشعارش کمابیش به شهر تهران اشاره‌هایی دارد اما مجموعه‌های *خاک*، *خانم زمان*، *هیکل تاریک* و *پیاده‌روها* که همگی در کتابی به نام *منظومه تهران* گرد آمده‌اند و همچنین مجموعه *قایتق‌سواری در تهران*، حاوی مهم‌ترین شعرهای او درباره تهران‌اند؛ منظومه *خاک* که سپانلو آن را در اوج جوانی سروده در واقع پیش درآمدی است بر *خانم زمان*. منظومه *خانم زمان* از گذشته تاریخی تهران آغاز شده و به زمان حال می‌رسد، منظومه *هیکل تاریک* برآمده از تجربیات شخصی شاعر است و نوستالژی شهر تهران است و در شعر *قایتق‌سواری در تهران* شاعر به وصف تهران مدرن و امروزی پرداخته است. سپانلو شیفته تهران بود و در این آثار با زیبایی و شور و حرارت از یادگارهای تهران یاد کرده است. از نظر سپانلو تهران نماد همبستگی ملی است و شهری است که نمایانگر تاریخ ایران است. او در این سه مجموعه تلاش کرده تا تاریخ گذشته و امروز تهران را درهم‌بیاورد و داستان رنجی که در طول تاریخ بر این شهر گذشته را روایت کند.

جستجوی هویت در فضای اجتماعی شهر

در آن خواب تهران جوان بود

در انبارهای زغالی

زغال شبق‌گون ز جا کنده می‌شد

زمان را به پس می‌نوردید

و تبدیل می‌گشت در دود

صفی از درخت اقاقی، دو سوی خیابان مفقود. (سپانلو، تهران جوان، خانم زمان)

این گونه توصیف از یک شهر به گفته کولو توصیفی است که خواننده را به یک منظره درونی از شاعر سوق می‌دهد چراکه آئینه‌ایست از "من" درونی شاعر. (Collot, 2005 : 43)

این تقلیل منظره بیرونی که محیط اطراف را به فضای تخیلی می‌کشاند غالباً توسط واقع‌گرایان، توصیفات رمانتیک تلقی شده و محکوم گشته است و بعدها نیز برخی از نویسندگان واقع‌گرا این توصیفات را "تخیل تغزلی" یا "تخیل بیمارگونه" نام نهادند چراکه از "من" شاعر دنیایی می‌سازد که فضای بیرون را نفی می‌کند و خود را محور این دنیای تخیلی ساخته و پرداخته‌اش تصور می‌کند. در صورتی که از دیدگاه کولو رابطه‌ای که رمانتیک‌ها بین فضای بیرون و حالت روحی شاعر ایجاد می‌کنند مفهومی دو جانبه دارد: نه تنها بیانگر احساسات تحسین‌آمیز شاعر در برابر فضای بیرونی است بلکه منعکس‌کننده تأثیر این فضا در روحیه اوست و دگرگونی حاصل از این تأثیر در درون شاعر (ر.ک. همان). به همین دلیل است که مثلاً استاندال در کتاب *زندگی هانری برولار* می‌گوید: «مناظر بیرونی همچون آرشه و یلون بود که روی تارهای روح من کشیده می‌شد». (Stendhal, 1913 : 16) مشاهده مناظر بیرونی، روح و درون شاعر را به روی تأثرات درونی باز می‌کند. کولو معتقد است:

«رمانتیک‌ها در توصیف ارتباط بین ضمیر شاعر و جهان بیرون بر واقع‌گرایان پیشی گرفته‌اند؛ چراکه فضای بیرون و فضای درون شاعر را همچون "عنصر یا جوهر مادی" و "بخش

1. « Illusion lyrique » / « pathetic fallacy »

2. Res extensa

متفکر "یا" عنصرذهنی^۱ دو اصل جدا از هم نمی‌پندارند و هر دو را در ارتباط با هم می‌دانند: این رابطه در چارچوب ساختار افق منظره قرار می‌گیرد، بدین معنی که منظره بیرون وابسته است به دیدگاه شاعر و با حوزه دید او یکی است. این افق یک خط خیالی است که روی نقشه جغرافیا منعکس نیست ولی در عین حال خط سیرش به عوامل فیزیکی و عینی وابسته است و ترکیبی است از انعکاس منظره بیرونی، موانع طبیعی و تخیلات و وسوسه ذهنی خود شاعر؛ به عبارت دیگر در برابر یک منظره بیرونی شاعر فقط بخشی از فضا را می‌بیند و بخش دیگر از دید او پنهان است و افق این خط فرضی است که آنچه دیده می‌شود را از آنچه غیرقابل رؤیت برای اوست جدا می‌سازد. هرچه تماشاگر این منظره دورتر برود این افق بازتر می‌شود و دامنه دید وسیع‌تر. در حقیقت افق به منزله خط فاصله‌ای است بین "من" شاعر و فضای بیرون، خط فاصله‌ای که در عین حال یک خط ارتباطی است و حاصلش نزدیکی و دگربودگی بین آن دو). (Collot, 2011 : 43-44)

از نظر کولو این تناقض بین نزدیکی و دگربودگی کلید زیباشناسی رماتیک‌ها از فضاست و بیانگر نوآوری رماتیسم: منظره و فضا توصیف‌گر درون شاعر یا نویسنده است ولی از درون او لبریز می‌شود و آن را در ابعادی ناشناخته به سوی فضای بیرون می‌کشاند، در نوشته‌های شاعر یا نویسنده ما شاهد این بازنمایی از فضای درون و بیرون می‌شویم (ر.ک: همان).

در سروده‌های سپانلو ما به نوعی با این تناقض که به گفته کولو از جنبه‌های نوآوری رماتیک است، مواجه‌ایم. درون شاعر یا به عبارتی وسوسه ذهنی او حضور گذشته است در زمان حال: گذشته شهر زادگاهش و زمان حال این شهر. سپانلو در گفت‌وگویی که عباس صفاری با او انجام داده می‌گوید:

«گذشته در امروز حضور دارد. جلوه و جلال تهران که مرا جلب می‌کند، اتفاقاً در این تناقض نهفته است که شما مثلاً از کوچه‌پس‌کوچه‌های تنگ و تاریک، از دری وارد یک مرکز تجاری می‌شوید که همه‌مهمه رایانه‌ها در آن به گوش می‌رسد. کمی آن طرف‌تر هنوز دارند با چرتکه و ترازو حساب و کتاب می‌کنند. در حقیقت تفاوتی است یا بهره‌برداری است که من از

نوستالژی درونی خود می‌کنم. گذشته به امروز می‌آید و ما با شهری همچون یک نوستالژی زنده روبرو هستیم.» (سپانلو، فصلنامه گوهران)

جلال ستاری، نویسنده و پژوهشگر، در کتاب *تهران در قاب شعر* موضوع بازنمایی تهران در شعر معاصر را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. از نظر وی مهم‌ترین شعری که در باب تهران و اسطوره‌های آن سروده شده *منظومه تهران* اثر محمدعلی سپانلو است که در واقع توصیفی اسطوره‌ای از این شهر است. تهران در اکثر اشعار سپانلو به نوعی وجود داشته و خودی نشان می‌دهد. وی در اشعار خود نگاهی تصویرگر به فضای شهری داشته و این فضاها به اشکال گوناگون ذهن حساس او را به خود مشغول کرده‌اند. تهران سپانلو از خود او و از دشواری‌ها و خوشی‌هایی که در زادگاهش از سر گذرانده جدا نیست و این رابطه الهام بخش آثار اوست. مجید ضرغامی در مقدمه *منظومه ترانه بولوار میرداماد* در این باره می‌نویسد: «سپانلو شاعری امروزی است، کافه‌نشین بوده و جزییات شهر زادگاهش را با عشق و علاقه و هنرمندی در آثارش ثبت کرده و از تهران به عنوان شهری جهان وطن نام می‌برد» (سپانلو، ۱۳۹۳: ۱۴).

تهران در اشعار سپانلو آنچنان نمودی دارد که به یکی از پرسوناژهای اصلی شعرش تبدیل شده است. او خود را سخنگوی این شهر می‌داند و از زبان آن سخن می‌گوید:

«تو گوینده شهر مادر، سپانلو!

ز خط کمربندی شهر تا واگن اسبی و چاپار

به امید درک کدامین گشاینده راه یا کاشف چشمه‌هایی؟» (محمدعلی سپانلو، مادرشهر، خانم زمان).

سپانلو در تهران بزرگ شده و در نتیجه مدام با این شهر در تماس بوده و به عبارتی تجربه زیستی وی در تهران اتفاق افتاده است. او در شعر خود فضاهایی را توصیف می‌کند که مدت-ها در آنها زیسته و خاطرات بسیاری از آنها دارد و از خاطره‌هایی سخن می‌گوید که در کوچه-پس‌کوچه‌های شهر تهران پنهان است. این حضور مکان در شعر، از دید میشل کولو، با تجربیات شاعر و به ویژه کودکی او وابستگی عمیقی دارد. با خواندن اشعار سپانلو نیز به خوبی در می‌یابیم که این فضا سازی از تجربیات شاعر و خاطرات دوران کودکی او متأثر است. این مکان‌ها با خاطرات شاعر ارتباط عمیقی دارند و در واقع طبق نظریه کولو می‌توانیم بگوییم بعد

مکانی شعر او مدیون مکان‌هایی است که در کودکی در آنها زیسته، فضاهایی که حس شاعر را برمی‌انگیزند و میل نوشتن را در او بیدار می‌کنند. باز آفرینی مناظر دوران کودکی یکی از پایه‌های اصلی شعر سپانلوست که در بیشتر شعرهایش نمایان است و نشان از پیوند عمیق او با شهر زادگاهش دارد:

«صدای کفش تو بر چارسوق بر می‌خواست

و این ترانهٔ مأنوس کوچه‌های تو بود

تو پرسه می‌زدی به بازارهای کودکی

— محله‌ای که در آن عاشقی جوان بودی — (سپانلو، خطابه برای شاعر گمنام، منظومه

خاک)

سپانلو مکان‌هایی خاص را در شعر خود منبع الهام قرار داده و نقش هر یک از آنها در افکار و اندیشه‌های شاعر تأثیر بسزایی داشته است. به عنوان مثال هنگامی که در شعر خود از "کوچهٔ یخچال" سخن می‌گوید در جستجوی هویت خویش است، چراکه حس می‌کند ریشه‌های کهنی در این شهر دارد و می‌کوشد از لابه‌لای سنگفرش کوچه نشانی از "نیای اکبر" خود پیدا کند:

«برای دیدن آبائیم

در این محلهٔ سوزان

هنوز "کوچهٔ یخچال" را

سراغ می‌گیرم.

(— هزار کوچهٔ یخچال

در شهر کهنه پیداست

— ولی فقط یکی‌شان

"کوچهٔ یخچال صغیر" است)» (سپانلو، قایق سواری در تهران)

سپانلو دربارهٔ شهر تهران می‌نویسد و دربارهٔ همهٔ چیزهایی که هویت تهران را مشخص می‌کنند، همچون صداها و ترانه‌های آشنا، قهوه‌خانه‌ها، خیابان‌ها و گذرگاه‌هایی که به نوعی نوستالژی مردم پایتخت به حساب می‌آید. هنگامی که با کلام شاعرانه می‌پرسد «دروازهٔ دولت

این شهر کنجاست؟» یا «با لاله‌زار و خیابان ری چه کردید»، «چرا می‌گویید پل چوبی اما شمایل آن طور دیگری است!» با تخیل و تصویرسازی شاعرانه از نمادهای تهران سخن می‌گوید، نمادهایی که با زندگی مردم شهر گره خورده و یادآور خاطرات آنهاست. در حقیقت صدای شاعر که پرسش‌هایی را مطرح می‌کند یک صدای جمعی است متعلق به همه آنهایی که با گذشته این شهر آشنا هستند. صدایی ناشناخته که در اعماق وجود همه آنهایی که خاطره تهران قدیم را فراموش نکرده‌اند خاموش ولی ماندنی است. این "من" شاعر که سخن می‌گوید می‌تواند هر کس دیگر هم باشد و همین پرسش‌ها را مطرح کند. در اینجا هویت شاعر با هویت خواننده ادغام می‌شود. حتی عنوان‌هایی که سپانلو برای اشعارش انتخاب می‌کند ارتباط مستقیم با شهر تهران دارند: *ترانه بلوار میرداماد، پارک‌وی، لاله‌زار هفت صبح، قایق‌سواری در تهران...* ویژگی شعر سپانلو هم این است که شاعری تهرانی است؛ یعنی همه چیز در شعرش به تهران برمی‌گردد. او با تأکید بر اینکه شهر تهران بازتابی از فرهنگ‌های مختلف و متنوع مردم ایران است، نوشتن از این شهر را راهی برای بازنمایی ویژگی‌های مثبت و منفی آن و سبک زندگی مردم می‌داند. سپانلو در نشست با عنوان «تهران به روایت شاعر طهران» درباره شعر خود می‌گوید:

شعر من با مسائل زندگی امروز درآمیخته است. منظومه خیابان، شعری بود که من برای این شهر گفتم و از زبان کسی روایت می‌شد که توی خیابان‌های شهر راه می‌رود و از هر خیابان یاد خیابان دیگری می‌افتد؛ زیرا شهر تهران، یک تاریخ بزرگ است. این جا ییلاق راگاست، سه‌هزار سال پیش از این همین بوده است. اگر جغرافیای این شهر را با تاریخش نگاه کنید، می‌بینید کجا قرار داریم (سپانلو، فصلنامه مهندس مشاور).

در اینجا زمان و مکان در هم می‌آمیزد: نه تنها هر مکانی نویسنده را به یاد مکانی دیگر می‌اندازد بلکه خاطرات تاریخی را در او زنده می‌کند و اینجاست که جنبه اسطوره‌ای شهر تهران جان می‌گیرد و جغرافیای یک شهر بازگوکننده گذشته بسیار دور و سه هزار سال تاریخ است. سپانلو با نگاهی منصفانه از تهران می‌گوید و تمام ویژگی‌های این شهر را به تصویر می‌کشد. می‌توان گفت بازتاب زندگی شهری به عنوان یکی از مسائل انسانی در عصر جدید، جلوه ویژه‌ای در شعر سپانلو دارد و در واقع محیط اجتماعی و جغرافیایی تهران از عوامل پیدایش

شعر اوست. تهران هم به طور خاص پیچیدگی‌ها و وضعیت فرهنگی ویژه‌ای دارد. این شهر پایتخت ایران است بنابراین تمامی ارتباط‌ها و رفتارهای اجتماعی مردم متأثر از موقعیت شهر به عنوان پایتخت است و توسعه و رشد همه جانبه شهر سبب دگرگونی‌های بسیاری در شیوه زندگی، رفتار اجتماعی و شخصیت شهر می‌شود. شهر تهران آینه‌ی انعکاس روابط اجتماعی انسان‌ها و مهم‌ترین کانون برخوردها و تعاملات آنهاست. شاعر با آوردن عناصر شهری، خیابان‌ها، کوچه‌ها و محله‌های تهران به شعر خود و آمیختن یادها و خاطره‌ها با عناصر مدرن و امروزی ویژگی متفاوتی به شعر خود می‌بخشد. او چنان شیفته‌ی تهران است که با تصویرسازی شاعرانه خود تهران را شهری آرمانی دانسته و دلزده از نابسامانی دنیایی که او را در احاطه دارد تلاش می‌کند تا با گریز از ناهنجاری‌های موجود، در این شهر به آرامش برسد. بازنمود این نوع شیفتگی در نثر یا شعر از نظر ژان-پیر ریشار تصاویری است پیچیده که بخش‌هایی از آن مربوط می‌شود به مکان‌هایی که شاعر در آنجا زندگی کرده، در گذشته، در زمان حال، یا حتی درباره‌شان خوانده یا شنیده و بخش‌های دیگر حاصل تخیلاتی است که نوشتار به آن جان می‌بخشد (ر.ک: ریشار، ۱۹۶۷)؛ اما کولو بازنمود این شیفتگی را در نثر یا شعر "تغزل واقعیت" خطاب می‌کند که حاصل تلاقی احساسی قوی با واقعیتی روزمره است و همچنین می‌گوید که این نوگرایی در تغزل در آثار بسیاری از شعرا و نویسندگان معاصر جهان مشاهده می‌شود، تغزلی نو که در آن "من"، جهان بیرون و واژه‌ها با هم ترکیب می‌شوند و "ماده-هیجان" را به وجود می‌آورند.

حضور عناصر شهری در شعر سپانلو

«چو از دو راهی پیچید،

و پای در شاهراه

به اختیار سفر کردم،

و در برابر بنگاه، در شلوغی گنگ

به ویتترین فریبنده خیره شدم،

1. Le lyrisme de la réalité

2. Matière-émotion

دو دست سنگین بر شانهم قرار گرفت. « (سپانلو، منظومه پیاده‌روها) حضور عناصر زندگی شهری در اشعار سپانلو نشان می‌دهد که وی به جهان پیرامون خود با چشمان باز نگریسته، از آن الهام گرفته و آنها را به شعر درآورده است. دایره واژگانی مربوط به مکان در اشعار او همواره حضوری چشم‌گیر دارند. فضاهاى شهری به منزله بستر وقوع رفتارهای مدنی و مدرن شهروندان از جمله ساختارهای مهم شعر او به شمار می‌رود. سپانلو به عنوان شاعری امروزی به فکر تجربه راه‌های جدید در شعر بوده و تلاش کرده است تا بازگوینده زندگی واقعی امروز باشد. مضامین اشعار سپانلو، همان مضامینی است که هر روزه به چشم خویش می‌بیند و با آنها زندگی می‌کند. بی‌گمان جلوه‌های زندگی امروز و پدیده‌های مربوط به آن در سروده‌های او بازتاب گسترده‌ای داشته و در بیشتر شعرهایش دیده می‌شود، اما می‌توان گفت این حضور شهر و عناصر مدرن شهرنشینی در منظومه خانم زمان، پیاده‌روها و قایق‌سواری در تهران نمود بیشتری دارد.

در منظومه قایق‌سواری در تهران سپانلو تهران را با نمادهایی نوستالژیک به تصویر می‌کشد. نمادهایی چون کوچه‌باغ، آبشار، چنار، آبراه، واگن عتیقه میدان راه‌آهن ...:

«قایق سوار بودیم

در ایستگاه آب

بالای نهرها

در کوچه‌باغ تجریش ...

از چشم باغ فردوس

در سایه چناران

تا قلب پارک ملت

راندیم

زیر ونک گذشتیم

تا رود یوسف‌آباد

و از فراز ساعی

تا آبراه بلوار... « (سپانلو، قایق‌سواری در تهران)

این نمادها به نوعی نوستالژی مردم این شهر محسوب می‌شوند و به واسطهٔ ایجاد و تداعی خاطرات مشترک در شهروندان هویت شهری آنها را تشکیل می‌دهند. سپانلو به خوبی توانسته از این سمبل‌های فرهنگی برای انتقال مفاهیم مورد نظر خویش استفاده کند، مفاهیمی که نهایتاً منجر به تعریف مفهومی عمیق‌تر یعنی تعلق خاطر به شهر و حس شهروندی گشته‌اند؛ از دید میشل کولو محل تولد و محل بازی‌های دوران کودکی و پاتوق‌های نوجوانی و جوانی برای انسان امروزی می‌تواند تعلق خاطری ایجاد کند چراکه این مکان‌ها موجب تکرار خاطره‌ها و بازتولید خاطرات جدیدتر می‌شود. پس حفظ هویت شهر و توجه به تاریخ و فرهنگ آن نقش مهمی در شکل‌گیری این حس تعلق دارد. (Collot, 2014 : 110)

این تعامل بین مناظر شهری و شاعر یکی از جنبه‌های برجسته شعر سپانلوست. با درون-سازی نمادهای بیرونی، شاعر توصیفی به آنها می‌دهد که دیگر قابل تشخیص نیست که چه چیزی درونی است و کدام واقعیت بیرونی، زیرا آنچه را می‌بیند، آنچه واقعیت بیرونی است با خاطره‌اش در هم می‌آمیزد و نوستالژی حاکم بر او تصویر بیرون را درونی می‌کند و تعاملی بین او، خاطراتش و نوستالژی گذشته برقرار می‌شود و درست مثل یک نقاش مدرن که منظرهٔ بیرون را با تخیل خود به تصویر می‌کشد، شاعر نیز آنچه را بازتاب فضای بیرون در تخیل اوست توصیف می‌کند. در این زمینه میشل کولو شعر یا نثر را با نقاشی مقایسه می‌کند و می‌گوید: «به نظرمی آید که در نقاشی مدرن منظرهٔ فضای بیرون آن اهمیتی را که در قرن نوزدهم داشت از دست داده و بازنمود یک منظرهٔ زیبای واقعی یا یک دورنمای سحرانگیز چندان توجه نقاشان را جلب نمی‌کند ولی این پرسش پیش می‌آید که آیا نقاشی مدرن یا لاقابل‌بخشی از نقاشی مدرن با رهاسازی خود از قید و بندها و محدودیتها در صدد راه‌یابی به بعد عمیق‌تری از دورنما و منظرهٔ بیرون نیست؟» (Collot, 2011 : 319) در مقایسه شعر با نقاشی کولو معتقد است که تصویرسازی از نمادهای فضای بیرون در هر دوی این هنرها به طور کم و بیش

یکسان وجود دارد و به عنوان مثال از نقاشی ژان بازن^۱ که نقاشی آبستره است یاد می‌کند و می‌گوید:

خطوط هندسی که در آثار بازن مشاهده می‌کنیم نشان می‌دهد که منظره برای بازن صحنه‌ای نیست که باید بازتولید شود بلکه چشمه ایست که نقاش از آن بهره می‌گیرد تا با بازی با خطوط، رنگ‌ها و ضرب‌آهنگ‌های متفاوت بازنمودی از منظره محیط اطرافش را ارائه کند و به این ترتیب در آثار بازن فضا و محیط به نمایش گذاشته نمی‌شود بلکه فضا و محیط حضور دارد. نقاش، شاعر یا هنرمند مدرن منظره اطراف را به نمایش نمی‌گذارد بلکه حضور آن را در آثارش به خواننده یا بیننده القا می‌کند (همان).

بنابراین در توصیف منظره یک شهر تعجب‌آور نیست که شاعر، نویسنده یا نقاش در عمق مناظر فرورفته نه تنها شور و هیجان بلکه اندیشه‌های ترکیبی و امکانات مفهومی را از این مناظر استخراج کند.

یکی از مهم‌ترین ابعاد مورد توجه در اندیشه‌های سپانلو که در سروده‌های او بسیار دیده می‌شود اظهار غم غربت و اندوه به خاطر ازمیان رفتن مکان‌هایی از تهران گذشته است که از نظر وی هویت تهران را تشکیل می‌دهند. برای کسانی که تهران قدیم را از نزدیک دیده‌اند تهران شهری پر از خاطره بوده و یادآور خاطرات، خیابان‌ها، محله‌ها و کوچه‌پس‌کوچه‌هایی است که دیگر نیستند. برای نسل امروز تهران سمبل خیابان‌های شلوغ و ترافیک و آلودگی هواست و هیچ نشانی از گذشته را حفظ نکرده؛ اما سپانلو در اشعار خود نسبت به این دگرگونی‌های جبری یا سهوی که در تهران روی می‌دهد هشدار داده و به آنها اعتراض می‌کند:

«نه کوچه شترداران

نه بازارچه نایب السلطنه

نه بستنی‌فروشی اکبرمشدی

نه سینما دماوند

۱. نقاش فرانسوی که در ۱۹۰۴ متولد و در ۲۰۰۱ از دنیا رفت. او یکی از خالقین نقاشی آبستره بود و نقاشی‌اش بازنمودی است از دریا، آسمان، صخره، درخت. ولی در این بازنمایی او در جستجوی خطوط هندسی درونی این تصاویر بیرونی است. روشنایی یا ریتمی که این نقاش روی تابلو منعکس می‌کند تصاویری از عمق واقعیت‌های بیرونی است.

نه کوچۀ آصف
 نه آبشار، نه دردار
 نه سه‌راه امین حضور...
 خراب‌کنندگان خاطرات شهر
 پدران فراموشی!
 که حتی به نام‌های صد ساله رحم نکردید...

خدا نبخشدتان که خیابان ری مرا کشتید!» (سپانلو، کاشف/از یاد رفته‌ها)

سپانلو با واژه‌ها و تعبیرهایی که به کار می‌گیرد حقایق اجتماعی و سیاسی جامعه شهرنشینی خودش را لایه‌به‌لایه برملا کرده و از آنها سخن می‌گوید. از دید او در تهران آینده و گذشته با هم گره خورده‌اند و او با اینکه به گذشته این شهر عشق می‌ورزد در اشعار خود این واقعیات را پذیرفته و تهران قدیم را در کنار تهران جدید قرار می‌دهد. در شعر سپانلو گذشته به امروز می‌آید و با نیک و بد، زشت و زیبای امروز کنار هم قرار می‌گیرد، از نگاه او تهران نمونه‌ای از درهم‌آمیختن گذشته و آینده است. سپانلو در گفت‌وگویی با عباس صفاری می‌گوید:

یعنی شما از یک بازارچه کهنه با ساخت‌های قدیمی رد می‌شوید، و ناگهان می‌بینید که قسمتی از بازارچه بریده شده و یک اتوبان مدرن از بالای بازارچه رد می‌شود که غرش اتومبیل‌ها عصر جدیدی را یادآوری می‌کند. تناقضی می‌بینید مابین این مناظر قدیمی، این پشت‌بامی که انگار رخت‌های دوره ناصرالدین‌شاه دارد روی بندهای آن خشک می‌شود. یا بادبادک‌های دوره کودکی را می‌شود از آنجا به هوا فرستاد، و اتوبان مدرنی که از کنارش می‌گذرد. این یک نوستالژی زنده است. چیز از دست‌رفته‌ای نیست (سپانلو، فصلنامه گوه‌ران).

شعر بلند پیاده‌روها که یکی دیگر از آثار سپانلوست حاصل پیاده‌روی‌های شاعر در خیابان‌های تهران است که اتفاقات مهم تاریخی و فرهنگی در آنها روی داده و شعری است که عطر کوچه و خیابان و عطر همه طبیعت را با خود دارد:

«پس از تمام سفرها که بی تو می‌کردم

پس از گذشتن باد از دریچه‌های سکوت

و بعد از آنکه کودک

در انعکاس گل قالی به خواب خواهد رفت

به جاست کفش بیوشی

و از کنار خیابان قدم زنان بروی

و چهره‌ها را در قاب مه نظاره کنی» (سپانلو، منظومه پیاده‌روها)

ویژگی دیگر شعر سپانلو این است که در بیشتر اشعار او طبیعت رام شده شهری وجود دارد، یعنی طبیعتی که انسان وارد شهر کرده است و دخالت انسان در آن آشکار است. او وقتی کوچه پس کوچه‌ها، خیابان‌ها و پارک‌ها را توصیف می‌کند، از طبیعتی حرف می‌زند که حاصل دست انسان است و با شور و اشتیاق آن را به تصویر می‌کشد. به عنوان مثال پیاده‌رو عنصری نسبتاً مدرن محسوب می‌شود و بخشی از شهر است، سپانلو در شعر خود آن را در کنار طبیعت مشجر قرار داده است. او می‌کوشد با تخیل شاعرانه خود نمادهای طبیعی و عناصر شهری را در تقابل با هم قرار داده و از هم‌نشینی این دو تعبیر غریبی پدید آورد.

در منظومه خانم زمان سپانلو از شهر مادر یعنی تهران با زبانی شاعرانه سخن می‌گوید، تهرانی که برای خودش حکایاتی دارد و از گذشته‌های دور مأوای ساکنانش بوده، تهرانی که زمان بانوست اما به صورت سرطانی رشد یافته و از اوین تا دروس و چیندر گسترده شده است. شهر تهران نماد مادر است زیرا به سان مادر از فرزندان یعنی ساکنان شهر، حراست و حفاظت می‌کند. شاعر ما را به سفری در تهران از چاله میدان تا خیابان فعلاً ولیعصر فرامی‌خواند و به گذشته تاریخی این خیابان نیز اشاره‌ای می‌کند:

«سر مقطع پهلوی، چهارراه مصدق، ولیعصر

(با حفظ هرگونه تغییر ازین پس)

همه عشق‌هایم، جوانی و تکمیل و سالآوری رخت بردند

به تربیع میدانچه‌هایی که هر فصل، با نام روزی مناسب، بر آن نقش می‌بست

هلالی گذر کرد و در گنبد ابرها غرق گردید.» (سپانلو، مادرشهر، خانم زمان)

او از «زغفرانیه تا سبزه میدان... از قصر فیروزه تا درب الماس و در ایستگاهان تهران سابق... از خط کمربندی شهر تا واگن اسبی چاپار» پرسه می‌زند و به امید یافتن کسی است که عشق و امید را برای مردم شهرش به ارمغان آورد. منظومه خانم زمان سروده زیبایی است در شرح و

وصف آنچه در دهه‌های اخیر بر شهر تهران گذشته. شاعر با عشق و حسرت تهران روزگار جوانی خود و هم نسلانش را به تصویر می‌کشد و با احساس دلتنگی برای خیابان‌ها و کافه‌ها و محلات قدیمی که امروزه جز نامی از آنها به جای نمانده تأثرات خویش را می‌سراید. می‌توان گفت شعر سپانلو بیانگر خاطره و حسرت و هشدار به هویتی است که در حال دگرگونی است.

جستجوی اسطوره تهران

«اساطیر تهران، اساطیر آوارگان است:

نسب نامه واردان، در شب کاروان‌گاه

در اوراق نشریه‌هایی که می‌بارد از آسمان

بر زمینی پر از آه.» (همان)

تهران امروز یک کلان‌شهر است. شهری که همواره گسترش می‌یابد و فضاهاى جدید و امکانات نویی را در دلش جای می‌دهد. جمعیت رو به افزایش این شهر و جمع‌شدن برترین امکانات شهرنشینی در آن، تصویری در ذهن ایجاد می‌کند که می‌تواند ما را به سخن گفتن از نوعی اسطوره درباره تهران نزدیک سازد. به نظر جلال ستاری، تهران اگرچه "شهری اسطوره-ای" نیست زیرا شهری مدرنی است و گذشته طولانی ندارد، اما با این حال مادرشهری است که به کمک هنر و ادبیات می‌تواند به "اسطوره شهر" بدل شود. می‌توان گفت سپانلو از اسطوره تهران کمک می‌گیرد تا با آن دردها و رنج‌های جامعه را با ابزار متفاوتی بیان نماید. این نگاه اسطوره‌ای به تهران در اشعار سپانلو نگاهی اجتماعی است و از این نگاه برای بیان دردها و ناملایمات اجتماعی استفاده می‌کند.

محمدعلی سپانلو همواره در جهان اشعارش جستجوگر اسطوره تهران بوده و این دغدغه مهم‌ترین درون‌مایه شعر وی شده است. او از جمله معدود شاعرانی بود که تهران را با خیابان‌ها و وعده‌گاه‌ها و بولوارهایش در شعرهایش جاودان و اسطوره‌گون ساخت و تلاش کرد با توصیفی خاطره‌انگیز از شهر، مکان‌ها و لحظه‌های آن را در کالبدی اسطوره‌ای بنمایاند. او شاعری بود که تاریخ، اسطوره و نوستالژی گذشته را پایه و اساس اکثر کارهای خویش قرار

داد و توانست به شهر تهران و مکان‌ها، خیابان‌ها، بلوارها و محله‌هایش روح ببخشد، مکان‌هایی مانند سنگلج، پارک اتابک، لاله زار، کافه نادری، بلوار میرداماد و غیره. سپانلو خود در این باره می‌گوید: «من نثر واقعیت را تبدیل به شعر تاریخ کردم. یعنی همین خیابانی که شما می‌بینید من در یک زمینه تاریخی قرار دادم و این خیابان ری را، شهر تهران را، میدان مخبرالدوله را، خیابان سعدی را که نوعی هویت انسانی و اسطوره‌ای یافته‌اند» (سپانلو، فصلنامه گوه‌ران).

اسطوره‌ای که سپانلو در شعرش مطرح می‌کند، اسطوره‌ای است که مختص امروز و این زمانه است و معنای کهنه و قدیمی خود را ندارد، چراکه شعر سپانلو، وجه اساطیری‌اش را از خود شهر و فضاها و شرایط فرهنگی آن می‌گیرد. تهران اساطیر خود را دارد اعم از چهره‌های معروف یا مکان‌های معروفی مانند پاتوق‌ها و کافه‌ها، از جمله کافه یاس، نوشین، نادری، فیروز، حافظ و گل‌رضاییه. یاد ملاقات‌ها و بحث‌هایی که در این کافه‌ها صورت می‌گرفت، و نیز یاد ازدحام در سالن‌های سینما و محلات مختلف شهر، همه مربوط به دوران جوانی و کودکی تهرانی‌هاست که با زبان شعر تبدیل به اسطوره شده است؛ اما در اینجا اسطوره به معنای متداول امروز به کسانی اطلاق می‌شود که کارها و منش‌شان رواج یافته و یا به مکان‌هایی گفته می‌شود که وقایع و حوادث تاریخی و سرگذشت‌های تلخ و شیرین این افراد را در خود جای داده‌اند. سپانلو درباره اسطوره تهران چنین می‌گوید:

«در لحظاتی از منظومه بلند خانم زمان صدای آوازه‌خوان شهیر (خانم دلکش) به گوش می‌رسد که تداعی می‌کند دختری روستایی را که به شهر آمد، فریب‌ها خورد، بلاها دید تا سرانجام خود را تعالی داد. اکنون بانویی متشخص است، مادری رنج‌دیده و مهربان با فرزندان ناسپاسش. حاصل کار خلق اسطوره تهران است که البته ریشه‌ای در شاهنامه، اوستا یا حکایات تاریخی ندارد، بلکه اصالتاً از جغرافیا متولد می‌شود. یک دختر و لنگار و یک مادر مقدس. ظاهراً ربطی به تهران ندارد، اما این تهران بانوست. بانوی تهران یا خانم زمان.» (همان)

تهرانی که سپانلو در منظومه تهران وصف می‌کند سیمایی اسطوره‌گون دارد. او در مقدمه خانم زمان می‌نویسد: «منظومه خانم زمان در واقع نگاهی حماسی و گاه غمنامه‌وار به شهر تهران است». در این شعر، شاعر تهران را به صورت اسطوره‌گون زنی بخشنده و گشاده‌دست

ترسیم کرده که به گفته خودش مادر بسیار شکيبا و مهربانی است که بدخلقی‌های دیگران را تحمل می‌کند و از کسی هم طلبکار نیست و هرچند که رنج می‌برد، اما در زندگی پایدار است و گمان می‌کند که باید رنج‌ها را پذیرفت و از زندگی لذت برد. این شعر روایتی است اشتیاق-آمیز و حسرت‌آلود از تهران روزگار جوان‌سالی شاعر و هم‌نسلانش، درآمیخته با احساس دلتنگی برای خیابان‌ها و کافه‌ها و محلات قدیمی که امروزه جز نامی از آنها به‌جای‌مانده است. منظومه قایق‌سواری در تهران سپانلو از دید جلال ستاری اسطوره‌ای خالص و کامل است. در این شعر تهران به رود پرآب روانی تشبیه شده و شاعر شهر که خود را «ملاح خشک‌رود» می‌نامد، در آن قایق‌سواری می‌کند و به‌این‌گونه، مکان در تهران و زمان در درازنای تاریخ را، به‌هم پیوند می‌دهد؛ اما در این شعر بیش از آن که زمان مطرح باشد، مکان مدنظر است. به گفته جلال ستاری :

سپانلو، یکی از زیباترین اسطوره‌های مدرن را در شعر قایق‌سواری در تهران پدید آورده است. در این شعر، شما تهران درندشت را با قایق می‌پیمایید و این خود، یک اسطوره مدرن است. من سپانلو را شاعری اسطوره‌باور می‌دانم و این را نه به عنوان عیب، که در تجلیل از او می‌گویم، چراکه تنها هنرمند خلاق می‌تواند اسطوره‌باور شود (ستاری، ۱۳۹۱: ۷۰).

تهرانی که سپانلو در اشعارش توصیف می‌کند یک تهران متحرک است، گویی شاعر به تحرک مناظر حساسیت دارد، مناظر به نسبت زمان، به نسبت دیدگاه توصیف‌گر و به نسبت میزان آشنایی نگاهش به این مناظر، در تغییرند، گویی این تغییر از درون او تراوش می‌کند. از دیدگاه کولو «افق یک محدوده نامشخص و شناور است که پس‌روی آن یک حرکت مداوم به وجود می‌آورد و بدون آنکه حدودی برای منظره بیرون مشخص کند آن را به روی دنیایی ژرف می‌گشاید. کشف هر افق‌های تازه‌ای را پنهان می‌کند یا می‌گشاید و این دنیای باز و بسته تا بی‌نهایت ادامه دارد و امکان کشف‌های مداوم را به دست می‌دهد به نحوی که هر نقطه پایانی می‌تواند یک نقطه شروع تازه باشد. این خط فرضی نقشی ابهام‌انگیز ایفا می‌کند، نقشی ساختاری و ویرانگر، در دو سمت این خط فرضی دنیا در تلاطم است بین جهان هستی و اغتشاش^۱. حاصل این تلاطم یک دوگانگی بارور است که ویژگی هر خلاقیتی است: تزلزل بین

1. Cosmos/Chaos

نظم و بی‌نظمی، اعتدال و اغراق. خلاقیت شعری به ویژه شعر نو از این امر مستثنی نیست». (Collot, 2005 : 382) این توصیف از افق در مورد شعر سپانلو درباره تهران صدق می‌کند چراکه هر بار نگاهش را روی شهر می‌چرخاند گویی گشایش منظره‌ای نو او را متحیر می‌سازد و تصاویر واقعی و تخیلی به ذهن و روحش هجوم می‌آورند. قایق‌سواری در تهران به کشتیبانی "ملاح خشک‌رود"، نمونه زیبایی است از اسطوره‌پردازی به معنای خیال‌اندیشی و به نیت برآوردن آرزو و خواستی شوق‌انگیز و نه به معنای تکرار مضمونی شناخته شده. اگرچه نگاه سپانلو به شهر گه‌گاه نوستالژیک است، اما این نگاه به گذشته حدیث آرزومندی شاعر است و نشان از خلاقیت ذهنی نویدبخش و امیدآفرین دارد. سپانلو تهران را با تمام غرائب و تناقضات و حتی آنچه می‌شود زوال این شهر طی دهه‌های اخیر خواند، می‌پذیرد. او حتی گذشته‌های خوش را به امروز می‌آورد و همین امروز را ستایش می‌کند و همچنان به آینده نیز امید دارد، چنان که در پایان شعر *خانم زمان* می‌نویسد:

«مگر یاد ما لحظه‌ای از زمان بازگردد

اگر روزگاری شود زنده در خواب این شهر عطر اقاقی» (سپانلو، *خانم زمان*)

نتیجه‌گیری

پیش از این، همواره به شعر به‌عنوان ابزاری برای بیان احساسات درونی شاعر نگاه می‌شد، اما نظریه میشل کولو امکان خوانشی از شعر را می‌دهد که بیشترین اهمیت را برای مطالعه فضای جغرافیایی اثر قائل است. او همچنین به مکان محل نگارش و خلق اثر اهمیت بسیاری می‌دهد؛ چراکه این گشایش درون شاعر یا نویسنده به سوی فضای بیرون در حقیقت بازنمود هویت شخصی یا جمعی اوست. توصیف منظره در اثر ادبی یا هنری در حقیقت بازنمود ساخته و پرداخته شده فضای بیرون از دیدگاه توصیف‌گری است که مبهوت این فضا گشته و نه تنها در درون خود تحولی را شاهد است بلکه این تحول را در بازسازی فضا و وصف آن در اثرش به‌کار می‌برد. این رابطه ذهن و روح فرد با فضای بیرون از نظر علم پدیدارشناسی سازنده ضمیر بشری است که فلسفه غرب مدت‌ها توجهی به آن نداشت و نگاهش به جداسازی انسان از آنچه در اطرافش حضور دارد بود، یعنی جداسازی "عنصر یا جوهر مادی" از "جوهر

ذهنی" که در بالا نیز به آن اشاره شد. ولی در فلسفه شرق رابطه تنگاتنگی بین انسان، تفکرش و انتقال این تفکر به فضای بیرون وجود دارد. (Collot, 2005: 384) طبق گفته ادوارد گلیسان، نویسنده فرانسه زبان «مهار کردن طبیعت بیرون و طبیعت درون با توسل به فرهنگ همواره رؤیای انسان غربی بود و گسترش دادن فرهنگ خویشتن به دنیای بیرون و در ابعادی جهانی هم‌زمان با تحول درونی آن رویای انسان شرقی». (Glissant, 1981: 239) رویکردهای نوین که غالباً نگاه به فرهنگ شرق در آنها بسیار پررنگ است، کشف دنیای بیرون از خلال دیدگاه بیننده و نگارنده اهمیتی ویژه پیدا کرده است، چه در نگارگری و هنرهای تزئینی و چه در ادبیات.

در مورد توصیفات سپانلو می‌توان گفت ویژگی یک دیدگاه در توصیف شهر تهران با دیدگاه جمعی و واقعیت بیرونی درهم می‌آمیزد. با مطالعه سروده‌های محمدعلی سپانلو درمی‌یابیم بازتاب زندگی شهری به عنوان یکی از مسائل انسانی در عصر جدید، جلوه ویژه‌ای در شعر او پیدا می‌کند. فضای شهر به نظر شاعر چون بسیاری از هنرمندان و شعرای ایرانی و خارجی همچون ویکتور هوگو، بالزاک، بودلر، آپولینر، ایو بونفوا و غیره یک فضای انتقالی است که در آن هویت پیشین یک شهر با دگربودگی، با چهره‌امروزی آن درهم می‌آمیزد و ذهن هنرمند همواره این داده‌های قابل رؤیت فضای بیرون را به دوردست‌های اسطوره‌ای سوق می‌دهد. لازم به ذکر است که ما در این مقاله کوشیدیم کتاب‌های منظومه تهران و قایق‌سواری در تهران محمدعلی سپانلو را مبنای تحلیل و بررسی خود قرار داده و با مطالعه این آثار به مدد اندیشه‌های میشل کولو و همچنین آوردن نمونه‌هایی از توصیف تهران در سروده‌های شاعر، حضور تهران در شعر وی و ترکیب این فضای درونی و بیرونی را که بی‌شک نگاه نوینی به شهر تهران است، نمایان سازیم.

همان‌گونه که دیدیم سپانلو به عنوان شاعری امروزی به تمام مسائل و دغدغه‌های زندگی مدرن حساس بوده و پدیده‌هایی را که در روند زندگی انسان تأثیرگذارند، در شعر خود منعکس کرده است. در شعر وی شاهد ادبیاتی هستیم که ریشه در مکانی خاص دارد؛ مکانی پر از تاریخ و فرهنگ. او درباره شهر تهران سخن می‌گوید و همه چیزهایی که به نوعی هویت تهران را مشخص می‌کنند همچون تجریش، امامزاده صالح، سمنوی عمه لیل، قصه شمرون،

دریابند، که به نوعی نوستالژی مردم پایتخت به حساب می‌آیند. چهره امروز تهران در پیوند مداوم با خاطراتی است که هم نسلان سپانلو از تهران قدیم دارند و این رفت‌وآمد بین گذشته و حال در شعر سپانلو بیانگر یک رابطه است: رابطه شاعر با گذشته و با خواننده شعرش. شهر زادگاه برای سپانلو میدانی است وسیع که او در آن جایگاهش را میان اسطوره‌های حال و گذشته بازیافته و سیمای چندگانه شهر را بازنمایی می‌کند. امروزه همان‌گونه که فضای شهر و محیط‌زیست موضوع مباحثه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عمده است، این فضا زمینه‌ایست برای شاعر، نویسنده و هنرمند که خویشتن را با زندگی آن پیوند دهد و در این مباحثه و پیوند صدایی متفاوت را به گوش برساند، همچنین راه را به روی صداهای دیگر باز کند تا در آینده بازنمودهای دیگری از این فضا ارائه شود.

سپانلو، سراینده از یادرفته‌های شهر تهران است. او پیاده‌روها و بلوارهای شهرش را وجب به وجب می‌شناخت و برای هر کوچه‌ای در این شهر، شعری می‌سرود و بر ویرانی گوشه‌های آشنا و دنج و پاتق‌های خاطره‌انگیز شهر حسرت می‌خورد. فرجام سخن اینکه شعر سپانلو شعری است درباره عشق به یک شهر و واهمه زوال آن در حال و هوای زندگی مدرن امروز، شعری که در آن "من" شاعر با شهر تهران و واژه‌ها درهم می‌آمیزد تا سراینده از یادرفته‌های "شهر تهران باشد.

«شنیدی و دیدی که هر چیز در جای خود نیست

کاین کوچه آبشار است، بی آب

وین کوی دردار، بی در

و دروازه غار، بی غار

و دروازه شمران تلاقی گه شش خط بی‌قواره که راهی به شمران ندارد

پل آهنینی که مرسوم از یک پل چوبی مرده دارد

همان آفتاب است این نور وحشی که تابیده است بر گربه‌های نگهبان پاییز

در کوچه بی‌درخت درختی» (سپانلو، نقشه خانی)

کتابنامه

- باشلار، گاستن. (۱۳۸۷). *بوطیقای فضا*. مترجمان: مریم کمالی و محمد شیربیچه. تهران: انتشارات روشن گران و مطالعات زنان.
- سپانلو محمدعلی. (۱۳۸۴). *منظومه تهران*. تهران: نشر فرهنگ معاصر.
- سپانلو محمدعلی. (۱۳۸۷). *گزیده اشعار محمد علی سپانلو*. تهران: نشر مروارید.
- سپانلو، محمدعلی. (۱۳۸۸). *قایق سواری در تهران*. تهران: نشر افق.
- سپانلو، محمدعلی. (۱۳۹۲). *مجموعه اشعار*. تهران: انتشارات نگاه.
- سپانلو، محمدعلی. (۱۳۹۳). *ترانه‌ی بولوار میرداماد*، منتخب سروده‌های محمدعلی سپانلو به انتخاب مجید ضرغامی. تهران، سرزمین اهورایی.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۵). *اسطوره‌ی تهران*. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ستاری، جلال. (۱۳۹۱). *تهران در قاب شعر*. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- فرجی، محسن. (۱۳۹۴). *تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران* (محمد علی سپانلو). تهران: نشر ثالث.
- کهنمویی پور، ژاله. (۱۳۹۲). «ادبیات، هنر و نقد جغرافیایی». *تقدنامه هنر* شماره ۴، ۸۳-۷۵.
- گفت‌وگوی عباس صفاری با محمدعلی سپانلو. (پاییز ۱۳۸۲). *فصلنامه گوهران*. شماره ۱.

- Bachelard, Gaston. (1961). *La Poétique de l'espace*. Editions PUF.
- Brousseau, Marc. (1996). *Des romans géographes*, Paris, l'Harmattan.
- Collot, Michel. (2005). *Paysage et Poésie, du romantisme à nos jours*. Paris. José Corti.
- (2005). *La poésie moderne et la structure d'horizon*. Paris. PUF.
- (2011). *La Pensée-Paysage*. Paris. Actes sud.
- (2014). *Pour une géographie littéraire*. Paris. Editions Corti.
- Glissant Edward. (1981). *Le Discours antillais*. collection Folio Essais. Gallimard.
- Goby, Valentine. (2007). *Petit éloge des grandes villes*. Paris. Folio.
- Kattat, Nasrin. (2006). « Le concept de structure d'horizon : un nouvel espace théorique pour penser la poésie ». dans *Plume*. première année. numéro 1.
- Richard, Jean-Pierre. (1967). *Paysages de Chateaubriand*. Paris. Seuil.
- (1984). *Pages, Paysages, Microlectures II*. Paris, Seuil.
- Stendhal. (1913). *La vie de Henry Brulard*. Paris. Folios.
- Westphal, Bertrand. (2007). *La géocritique, réel, fiction, espace*, Paris, Editions de Minuit.